

شیرازه

تاریخ و فراموشی

● **شرق:** «این داستان زندگی من است و نمی‌دانم چرا دارم برای تو حکایتش می‌کنم. دیگر از حرف‌زدن خسته شده‌ام. ادامه‌دادنش خطرناک است. چه‌بسا قوه تفکر را از دست بدهم. خاطراتم شاید با خاطرات تو قاطبی شود. خیال می‌کنی دیوانه‌ام؟ گوش کن، کیندزو. می‌دانی کی تو را هدایت کرد به اینجا؟ به شیپوکوها اعتقاد داری؟ خب، من از خانواده شیپوکوها هستم. یادم داده‌اند آن قسمت وجودم را خاموش کنم؛ آن اعتقالاتی را که از روزگار قدیم نژاد ما را تغذیه کرده. حاله نه اینکه به آن‌ها، به ارواح، اعتقاد داشته باشم. می‌دانم من یکی از ایشان هستم، روحی که بر آشوب سرگردان است؛ چون نمی‌دانم دقیقا مری که ما را از شما، زندگان، جدا می‌کند کجاست». این بخشی از رمان «دیار خوابگردی» از میا کوتو، نویسنده موزامبیک است که مدتی پیش با ترجمه مهدی غبرایی در نشر افق منتشر شد.

میا کوتو از نویسندگان سفیدپوست موزامبیک است که در سال ۱۹۵۵ متولد شده و نام کاملش هم اتونیسو امیلیو لیته کوتو است. او نویسنده شناخته‌شده‌ای در داستان‌نویسی معاصر آفریقا محسوب می‌شود و آثارش به زبان‌های متعددی ترجمه شده‌اند. منتقدان و خوانندگان نیز به داستان‌هایش اقبال خوبی نشان داده‌اند و برخی آثارش برنده جوایز ادبی هم شده است. کوتو فرزند یکی از مهاجران پرتغالی است که در دهه ۱۹۵۰ به موزامبیک که مستعمره پرتغال بوده است، کوچ کرده بود. او در دومین شهر بزرگ موزامبیک به دنیا

آمد و در همان‌جا به مدرسه رفت. بعدتر او در دانشگاه پزشکی خواند. در ابتدای کتاب به این نکته اشاره شده که میا کوتو مهم‌ترین نویسنده موزامبیک به شمار می‌رود و علاوه بر این آثارش تاکنون به بیش از ۲۰ زبان ترجمه شده است. غبرایی در بخشی از توضیحات ابتدایی کتاب درباره سبک داستان‌نویسی کوتو نوشته: «کوتو در بسیاری از متونش زبان پرتغالی را با اصطلاحات محلی و ساختارهای موزامبیک درمی‌آمیزد و به این نحو نمونه جدیدی از روایت

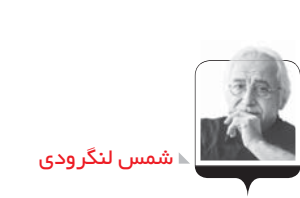
دیار خوابگردی

آفریقایی را می‌سازد. نوشته‌هایش از لحاظ سبک تحت تأثیر نالیسم جادویی، جنبش محبوب جدید ادبیات آمریکای لاتین، است. استفاده‌اش از زبان یادآور نویسنده‌های آفریقایی رزوا است. اما در عین حال تحت تأثیر دیگر نویسنده برزیلی که اهل باهایاست، یعنی ژورژه آمادو، قرار دارد. معروف است که در داستان‌ها از خود ضرب‌المثل و گاهی هم ضدالمثل و همچنین معما، افسانه و استعاره می‌سازد و به آثارش بعد شاعرانه می‌دهد».

داخلی موزامبیک رمان «دیار خوابگردی» در جنگ زندگی موبدینگا، پسری که دچار فراموشی است و گذشته‌اش را به یاد نمی‌آورد. طاهر، پیرمردی که موبدینگا را پیدا کرده، به او حرف‌زدن می‌آموزد و او مورد حمایت قرار می‌دهد. پیرمرد و پسر مردام در پی سرپناهی برای ادامه زندگی و چیزی برای خوردن هستند. در آغاز داستان، این دو به اتوبوس نیم‌سوخته‌ای کنار جاده ویران می‌رسند و در آن خانه می‌کنند. نزدیک اتوبوس جنازهای پیدا می‌کنند که چمدانی حاوی چند دفترچه کنارش افتاده است. به این ترتیب، داستان این دو با داستان نویسنده دفترچه‌ها گره می‌خورد. کوتو در روایت این رمان تصویر هولناکی از سرزمینی به دست می‌دهد که جنگ، قحطی و بحران‌های بیپایی آن را به ویرانه بدل کرده است. زندگی آدم‌های این داستان پر است از ناامیدی، جنون، ترس و توطئه به قصد بقا و گسستی روابط انسانی.

میا کوتو در این رمان مرگ سنت و نابودی حافظه و گذشته را تبقیح می‌کند و به انتقاد از فساد ذاتی حکومتی نظامی می‌پردازد. موزامبیک کشوری است که سال‌ها با قوانین استعماری، جنگ‌های داخلی و قحطی روبرو بوده است. در جنگ‌های داخلی این کشور که در سال‌های ۱۹۷۷ تا ۱۹۹۲ جریان داشت، حدود یک میلیون نفر از مردم این کشور کشته شدند. به‌جز مرگ، جنگ داخلی بی‌مساری و قحطی را هم برای موزامبیک به همراه داشت و در نتیجه کشور در آستانه انحطاط کامل قرار گرفت. با این حال پیمان صلح‌ه میان طرف‌های درگیر امید بارکشت آرامش را دوباره زنده کرد. هنوز فقر زیاد در این کشور وجود دارد و نتایج بحرانی طولانی همچنان در آن دیده می‌شود. در بخشی دیگر از این رمان می‌خوانیم: «حالا انکار این ارواح توی کله‌ام در کار بودند که رازها را برابم بکشند. رازگشایی از دنیای دیگر. حالا آخرین خوابم را نقل می‌کنم تا ببینم آیا می‌توانم خود را از زیر بار این خاطرات سنگین برهانم؟ نمی‌خواهم این افکار دوباره سراغم بیایند. لازم دارم بخوابم. کامل بخوابم و از این تر بر از انتظارات و رنج مهاجرت کنم. لازم دارم از سوءظن خلاص شوم و میل انتقام‌جویی را تخفیف دمم…» «صداها شب را ساختند»، «هر مرد یک نژاد است»، «زیر درختچه یاسمن»، «آخرین پرواز فلامنگوس»، «اعتراف ماده شیر» و «زن خاکسترها» عناوین برخی دیگر از آثار کوتو هستند.

شمس لنگرودی



این مصاحبه‌ها، شعرها، این داستان‌ها و فیلم‌ها به چه درد می‌خورند؟ هزاران سال است که علم و هنر دوشادوش هم برای تحول و سعادتِ انسان تلاش می‌کنند؛ علم برای اینکه فلسفه حیات را بشناسد و جهان را جای بهتری برای زیستن کند. هنر برای اینکه به انسان اعتماد و آرامش ببخشد که همه‌چیز درست خواهد شد. علم پیشرفت کرد، به کِراتِ دیگر راه یافت، علت‌العلل بسیاری از مسائل را شناسخت، به ابزار و امکاناتی دست یافت که توانست با اتکا به مدرن‌ترین جنگ‌افزارها، بدوی‌ترین و وحشی‌ترین کسان را بر بخش‌های مهمی از خاک مسلط کند. توانست به میکروب‌های بیولوژیک دست پیدا کند تا در جنگی نادیدنی آن‌هایی را که دوست ندارد از روی زمین بردارد. دراین‌میان، از دستِ هنر چه برمی‌آمد؟ بودجه علم در دستِ عالمان نیست و تا چنین است نوری در ظلماتِ روزگار نمی‌بینم من. می‌دانم که این سخن‌مان تلخ است، تیره است؛ حرف‌هایی درست در برابر آنچه روزگاران جوانی می‌گفتیم. و هنوز هم به‌جز این توقعی از هنر و هنرمند نداریم، اما چه کنیم وقتی که سیاست با

ادبیات

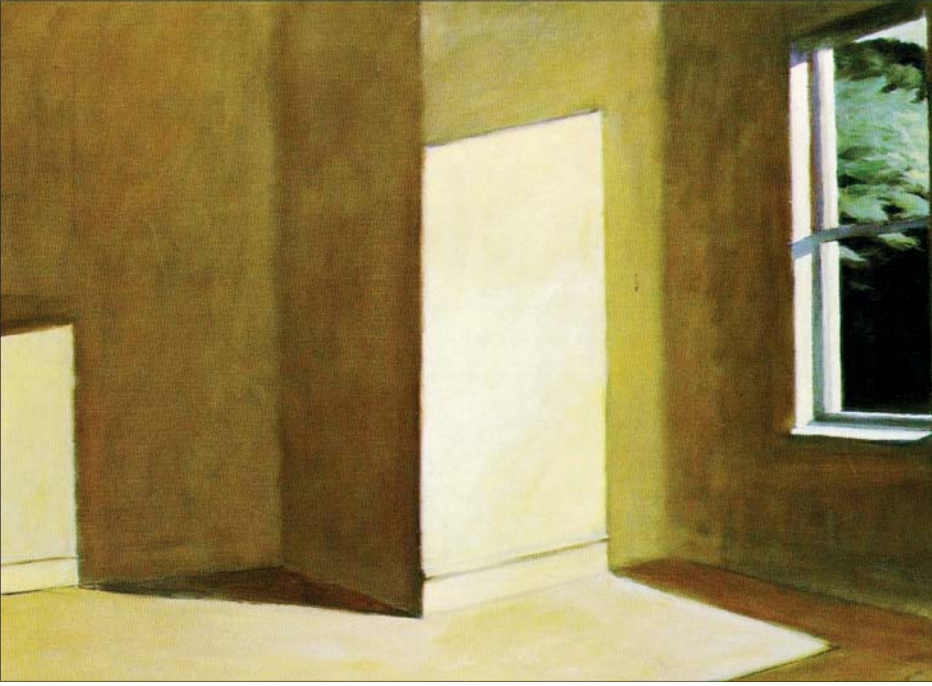
در گرده تاریخ

سایه خود هنر و هنرمند را در سایه قرار می‌دهد. گویا روزگار دفاع مشرکِ هنرمندان از آزادی و سعادت بشری به‌سر آمده است؛ روزگاری که بخشِ چشمگیری از هنرمندان جهان به اسپانیاهای می‌رفتند تا در جبهه‌های مشترکی در برابر کودتای ژنرال فرانکو بایستند و شرافتِ انسانی را پاس دارند. گویا گذشته است دوره روزگارانی که پابلو نردواها و ریترسوها و تئودوراکیس‌ها سرودها می‌نواختند و هنرمندان جهان را یک‌صدا در جبهه زندگی می‌خواندند. گویا هنرمندان را به غارهای خلوت و تنهایی کوچ داده‌اند و غارنشینانِ بدوی را بیرون‌کشیده و بر دنیا حاکم کرده‌اند.

هنر، نتیجهٔ نقضِ زندگی و فقدان است؛ و تا چنین است هنر نیز خواهد بود. اما در تأثیرگذاریِ هنرِ متعالی بر زندگی انسانی تردید به‌وجود آمده است. اکنون رسانه که علاقه بیمارگونه‌ای به ندانستن یا دانستنِتنی‌هایی از نوع ندانستن دارند. روزگاری ندانستن با مسدودکردن راه‌های اطلاعاتی میسر می‌شد، امروز با طوفانِ اطلاعاتِ بدلی، اطلاعاتِ گذرا و تهی، رسانه‌ها مردم را شیفته هیجانات و شادی‌های گذرا دوست دارند؛ اطلاعاتی کلایی و سودآور و کم‌عمق. دنیایی است که صدای ادوینیس (ها)، شاعرِ سووری از آپارتیمان کوچکش در گوشه‌ای از دنیا به گوش کسی نمی‌رسد؛ چراکه صدای مُفردش، صدای هیجان‌انگیز و پول‌ساز نیست. آزی می‌دانم همیشه چنین بوده. می‌دانم که حافظ نیز می‌گفت:

پیش روی واقعیت

روایتِ مهدی مظفری ساوجی از اهمیتِ ثبتِ واقعیتِ زندگی



وجود را از آنچه هست، به آنچه باید باشد می‌رساند. به عبارتی شاعر، انسان را سوارِ «واقعیت» می‌کند و به مقصد می‌رساند. یعنی در «حقیقت» پیاده می‌کند. زبان در شعر پوست می‌اندازد. نومنود می‌شود و در حقیقت از نو زاده. به همین دلیل، شعر، نه مطیع و منقاد زبان، که خالق آن است. جان زبان در شعر پدیدار می‌شود. در حالتِ عادی، زبان، به‌اصطلاح، کالبدی بی‌روح است. شاعر، به قول سعدی، بیش از زبان‌آوری، باید سخن‌آوری کند. چنین سخن‌آوری به دست و دهان آفرینش و اعجاز است. درحالی‌که زبان‌آوری به سطوح اشیا و کلمات

دست می‌ساید؛ یعنی به سطح واقعیتِ ملموس و حداکثر گرد و بلندخ‌هایش، نشان می‌داد. شکسپیر تلویحا یک چنین نگرشی به نتاثر دارد و این هنر را آینه‌ای می‌داند که پیش‌روی طبیعت گرفته است. با مثلا پیش‌روی واقعیت. البته واقعیت در هنر، با واقعیتِ زندگی تفاوت و تمایز بسیاری دارد». مظفری‌ساوجی می‌گوید «رنالیسم هنر، اگرچه از زندگی و زمانه هنرمند نشئت می‌گیرد، اما تجلی و تکوین آن از مسیر سوررئالیسم می‌گذرد. به عبارتی رنالیسم وقتی به هنر می‌رسد، برای تکامل و تکوین یا ظهور و بروز خود، چاره‌ای ندارد جز آنکه جامه سوررئالیسم بر تن کند و نقش تازه‌ای بپذیرد. یعنی یا اتکا به دخل و تصرف هنرمند، در ساخت و ساخت آن، به واقعیتی جدید که منطقی آن منطق با منطق هنر است نائل می‌آید. به عبارتی، گونه‌ای درگونی و دگردیسی به ساخت و ساختش نفوذ می‌کند و آن را از حالت عادی و اعتیادی بیرون می‌آورد. فلور بر می‌گفت یعنی واقعی وجود ندارد، فقط شیوه دیدن وجود دارد. در حقیقت، این‌نوع دید هنرمند است که جهان را از نو پدید می‌آورد.» و شکل و شیوه دیدن در شعر، از نظر این شاعر و منتقد ادبی، واکنش زبان را رهگذر واکنش زبان به کنش شاعر در مواجهه با آن، پدیدار می‌شود. «در هر صورت، شعر، از مسیر زبان به مقصد می‌رسد یا ما را به مقصد می‌رساند.

سارتر بر آن است که کارکرد و کاربرد واژگان در شعر، با آنچه از رهگذر این قابلیت و استعداد، در نثر حادث می‌شود تفاوت دارد. حتی او پا را از این هم فراتر می‌گذارد و در «ادبیات چیست؟» به این نتیجه می‌رسد که شاعران، واژگان را به کار نمی‌گیرند، یعنی از آنها استفاده نمی‌کنند، بلکه به آنها استفاده می‌رسانند». زبان نزد شاعران از ابزار فراتر می‌رود و به گفته مظفری‌ساوجی در شعر «زبان اگر وسیله هم باشد، چیزی است که شعر با آن اشیا و واقعیتِ وجود را بدل به حقیقت می‌کند؛ یعنی هویت و ماهیت واقعی‌شان را به هویت و ماهیت فرافرواقعی و در زمانی که همان حقیقت باشد، ارتقا می‌دهد و به‌اصطلاح آنها را، یعنی مقام و مکانّت بودن یا

نگاشته، نماینده نسلی از هنرمندان و روشنفکران جمهوری‌خواه اسپانیا در سال‌های قبل از جنگ جهانی دوم است که زخم‌های دردناک جنگ و شکست و تبعید را بر تن و جان دارد. نسلی که با پیروزی نظامی فرانکو شکست خورد و به‌اصطلاح تار و مار شد، اما تسلیم نشد. از اسپانیا رانده شد، اما ریشه‌کن نشد و ریشه‌های وجود یا حدوثش، یعنی ریشه‌های روحش، همچنان در اعماقِ وطن خویش، اگرچه در جایی دیگر، به رشد و نمو ادامه داد. به عبارت دیگر، اگرچه دور از میهن بود، اما دلش آنجا بود؛ یعنی وجودش، بود و نمودش در همان آب و خاکِ مقدر و معلوم ریشه داشت، گیرم نشو و نما را در سرزمینی دیگر، به سرگذشت خویش شاخ

غبار ریز و ششی ناگزیر را از چهره آن می‌زداید، دستش نمی‌رسد به اعماق. به هنر روی، این زبان است که در فرایند آفرینش، ایده را، از نو، دیده به جهان می‌گشاید. این‌ساخت البته از رهگذرِ خلاقیت‌های خیال و خردی مُلهم از جنون، رُخمون می‌شود. چنان‌که آندره ژید در جایی تلویحا نوشته که به آن اشاره کرده است:

مظفری‌ساوجی با اشاره به اهمیتِ جزئیات و جوانبِ مختلف زندگی هنرمندان و نامداران در نوشتن زندگی‌نامه به زندگی‌نامه خودنوشتِ بنونول اشاره می‌کند

که بنوعی فضای روزگاری را نیز ترسیم می‌کند و منتشر شده است: «در این کتاب، با جزئیات و جوانب، به زندگی و آثار خود پرداخته است. اهمیت این مسئله مزاجه بوده و می‌گوید «ما هنوز حتی دسترسی به پاره‌ای از مهم‌ترین منابع و متون اصیل و اصلی خود نداریم. یعنی در واقع آنها را به دلایل مختلف از دست داده یا پنهان کرده‌ایم. حمله اعراب و هجوم مغول در سال ۶۱۶ هجری و نظایر این تهاجم‌های تاریخی، جرات‌های عمیق و جبران‌ناپذیری بر روح و روان جامعه‌ما به جا نهاده و بالطبع بخش قابل ملاحظه‌ای از حافظه ما مغلوب چنین کشمکش‌ها و جدال‌هایی شده است؛ مثلا تصور کنید مهم‌ترین کتاب تاریخ ما که گویا ۳۰ مجلد بوده، امروز تنها پنج جلد از آن باقی مانده. البته احتمال دارد این کتاب هم بعدا مثل بسیاری از آثار فرهنگی و هنری دنیا، در گوشه‌ای کشف شود و چشم و دلی از زبان و ادبیات فارسی را روشن کند. همچنان‌که گیلگمش به چنین سینه‌دمی انجамید و بعد از حدود پنج هزار سال، ضمن کاوش‌های

هنر نمی‌خرد ایام غیر از اینم نیست کجا روم به تجارت بدین گساد متاع

اما روزگاران گذشته، عامیانه‌گرایی در هنر مدّعی جهانی نبود. امروزه عوام‌گرایی افتخار است. شاید ما به لحظه گردابی تاریخی برخورد‌ه‌ایم و می‌باید صورانه تلاش کنیم تا از این لُجه تاریکی بگذریم. شاید در گرده تاریکی تاریخیم ما. اما هنر، بر آوردن آهی طولانی نیست. چه کند هنرمند اگر از سر درد آهی برنیارد؟ چه کند با تنهایی عظیمش وقتی می‌بیند که آدمیانی تا پای جان از مُسَلِّخِ خود دفاع می‌کنند؟ چه کند جز صبوری طولانی در واژه‌ها و بُت‌ها و عکس‌ها و خاطره‌ها تا همدل و همراهی بیابد؟

هنر، در جست‌وجوی لشکر سرسپردگان نیست. همدردان در سایه او پناهی می‌جویند. هنر، سپیری در برابر ظلمات و جنگ است، آتشرنه جنگ‌ها نیست. شاید در روزگارانی صلح چنان بر همه‌جا جاری شود که واژه بی‌عدالتی و کشتار و توهمِ فهم و بسیاری خودباوری را تنها در کتاب‌ها بشنود یافت. اما آن روز اُمروز نیست. به‌قول احمد شاملو، امروز کار هنر توتل‌زدن در کوه ناممکن‌هاست. و چه نیروی عظیمی می‌خواهد شکافتن روزمرگی‌ها، وقتی که به‌جز کلمات و قلم چیزی نداریم. و چه می‌توانیم کرد مگر آنکه باز بنویسیم، بسازیم، و امیدوار باشیم.

پیش روی واقعیت

روایتِ مهدی مظفری ساوجی از اهمیتِ ثبتِ واقعیتِ زندگی

باستان‌شناسی در بین‌النهرین کشف شد. نخستین متن ادبی مکتوبِ جهان که از سده‌هایی بس دور به دستِ ما رسیده. این حماسه‌ما را به روزگاری می‌برد که گیلگمش، به عنوان پادشاه اوروک بر تخت سلطنت، خودزای و ستم‌پیشه فرمان، می‌راند. به هر روی، آنچه گیلگمش در قالب این خشت‌نگاشت‌ها به یادگار گذاشت، تصاویری شایان توجه از جهان

باستان در اختیار ما می‌گذارد که تا پیش از کشف آن در سال ۱۸۴۵ بی‌سابقه بود». گرچه تاخت و تازه‌های تاریخی و کتاب‌سوزان اعراب و مغولان در سرزمین ما به نابودی بخش قابل‌توجهی از اسناد و مدارک تاریخی ما انجامید اما این تمام ماجرا نیست. «نمی‌شود همه گناه را به گردن لشکرکشی‌ها و تاخت و تازه‌های تاریخی یا تحمیلی انداخت و کاسه‌کوزه‌ها را تمام، سر چنین گزاره یا گذار و گریز ناگزیری شکست. البته در قدیم، ابزار و لوازم ثبت و ضبط وقایع و رُخدادها مثل امروز این‌قدر گسترده و گونه‌گون نبود، اما خب، این وجه مشترک و اجتناب‌ناپذیری

میان همه کشورها بود، ولی چرا بسیاری از ممالک دنیا توانستند از چنین مهالکی جان سالم به در ببرند و برگ‌های زرین بیشتری از کتاب جامعه و فرهنگ خود را به هر جان‌کنندهی حفظ کنند؟ فکر می‌کنم اهمال یا تسامح و تساهل نقش پررنگی در این زمینه بر عهده داشته است؛ اما در بسیاری از همان ممالک، اهمیت اسناد و آرشیو بر کسی پوشیده نیست و اغلب، مردم و اداره‌کنندگان امور، واقفانند که حتی یک سند معمولی، در فلان برهه تاریخی، گاه چقدر می‌تواند راهگشا باشد».

در عین حال در کشورهاییکه به ثبت و ضبط تاریخ و اهمیت آن واقفانند، ثبت جزئیات نیز سابقه دارد، یعنی جزئی‌نگری در ثبت وقایعی که روزگاری اهمیت تاریخی پیدا می‌کند. نمونه‌اش آرشییو که دکتر شفیع‌ی‌کدکنی به آن اشاره می‌کند. دکتر شفیع‌ی‌کدکنی در جایی نقل کرده که «اگر و قرب آرشییو در شوروی، آن‌قدر معتنا به سرنوشت چنین نسل سرگشته و آواره‌ای، نسلی که سرخوردگی و ناامیدی با وجودش عجین شده بود. جزئی از روحش به‌اصطلاح. به‌عبرتقدیر، ارج چنین درج‌هایی در مواقع و مواردی نظیر آنچه در موضوع بنونول و سرزمین او رفته مشخص می‌شود».

در ایران بسیاری از محققان و نویسندگان تاکنون از غفلت در ثبت تاریخی اسناد فرهنگی گذشته‌اند که گویا سابقه‌های عمیق و دیرینه دارد. مظفری‌ساوجی هم با این مسئله مواجه بوده و می‌گوید «ما هنوز حتی دسترسی به پاره‌ای از مهم‌ترین منابع و متون اصیل و اصلی خود نداریم. یعنی در واقع آنها را به دلایل مختلف از دست داده یا پنهان کرده‌ایم.

حمله اعراب و هجوم مغول در سال ۶۱۶ هجری و نظایر این تهاجم‌های تاریخی، جرات‌های عمیق و جبران‌ناپذیری بر روح و روان جامعه‌ما به جا نهاده و بالطبع بخش قابل ملاحظه‌ای از حافظه ما مغلوب چنین کشمکش‌ها و جدال‌هایی شده است؛ مثلا تصور کنید مهم‌ترین کتاب تاریخ ما که گویا ۳۰ مجلد بوده، امروز تنها پنج جلد از آن باقی مانده. البته احتمال دارد این کتاب هم بعدا مثل بسیاری از آثار فرهنگی و هنری دنیا، در گوشه‌ای کشف شود و چشم و دلی از زبان و ادبیات فارسی را روشن کند. همچنان‌که گیلگمش به چنین سینه‌دمی انجамید و بعد از حدود پنج هزار سال، ضمن کاوش‌های

ساز نوزدهم • شماره ۴۱۵۰ • زمستان ۱۳۹۷

شاهدی بر رنج زندگی

● **شرق:** «رنج و شادمانی» عنوان دفتر شعری است از آنا آشوریک که به‌تازگی با ترجمه دروتا سوآپا در نشر کتاب‌پاگرد منتشر شده است. آنا آشوریک از شاعران و نویسندگان لهستانی قرن بیستم است که در ورشو متولد شد. در میان شاعران قرن بیستمی لهستان، آشوریک شاعر مهمی به شمار می‌رود. دروتا سوآپا، مترجم «رنج و شادمانی»، شعرهای این دفتر را از زبان لهستانی به فارسی برگردانده است. او در مقدمه‌اش ضمن معرفی آشوریک درباره شعرها و زبان شعری او نیز توضیحاتی داده است.

آشوریک کودکی‌اش را در فقری شدید گذراند. پدرش نقاشی بود که به‌ندرت برای تابلوهایش خریداری پیدا می‌کرد و به این خاطر خانواده سه‌نفره آنها همواره با فقر روبرو بودند و بارها مجبور به جابه‌جایی خانه شده بودند. آنا آشوریک از شخصیت پدرش تأثیر زیادی گرفته بود و علاقه زیادی داشت در رشته هنر درس بخواند؛ اما برای او نیز مثل بسیاری دیگر، شرایط مادی زندگی بر علایق و آرزوها چیرگی داشت به این خاطر او نه در رشته هنر؛ بلکه در زبان و ادبیات لهستانی مشغول به تحصیل شد.

آشوریک در سال ۱۹۳۴ اولین شعرش را در یک نشریه منتشر کرد و دو سال بعد اولین دفتر شعرش را با هزینه شخصی به چاپ رساند. او در این سال‌ها به نوشتن برای کودکان و نوجوانان پرداخت و افسانه‌های تاریخی و نمایش‌نامه برای این گروه‌های سنی نوشت. با آغاز جنگ دوم جهانی و اشغال نظامی زندگی آشوریک نیز مثل بسیاری دیگر از شاعران و نویسندگان و هنرمندان هم‌دوره‌اش بحرانی شد و رد این بحران در شعرهای او آشکارا دیده می‌شود. او در دوره اشغال نظامی به کارهایی مانند فروشندگی و نیز تکنیسین فوریتهای پزشکی مشغول شد و با این شغل دوم پایش به بیمارستان باز شد و تجربیاتی که به این واسطه به دست آورد، در کار هنری و

اشعارش دیده می‌شود. پس از جنگ، آشوریک به کارهای دیگری مثل نوشتن فیلم‌های انیمیشن و همکاری با رادیو لهستان پرداخت و مدتی هم یک تئاتر به‌عنوان مدیر ادبی مشغول به کار شد. پس از این او زندگی‌اش را وقف ادبیات و خاصه شعر کرد و نه مجموعه شعر منتشر کرد. مترجم «رنج و شادمانی» درباره زبان آشوریک و ویژگی‌های مهم شعر او نوشته: «زبان آنا آشوریک ساده است و معمولا فاقد استعاره. طبق نظر چسواو میوش سسبک او واحد پرهنگی و شفافیت است و زبانش روانی، نازآرسته و صیقل‌یافته و گاه خشن. شاعر آگاهی را از تن جدا می‌کند و بارها تن را در مقابل گاهی قرار می‌دهد. تن به طور کلی در اشعار آنا آشوریک حضور پررنگی دارد. شاید امروز بتوان او را فمینیست خواند اما باید توجه داشت که اشعار او که در آنها از سرنوشت فلات‌بار زان لهستانی می‌گوید زودتر از ورود موج‌های فمینیستی غربی به لهستان چاپ شده بودند. فمینیسم آنا آشوریک برگرفته از مشاهده زندگی سخت زنان، در زمانه‌ای بود که اعتیاد به الکل مردان و خشونت‌شان نسبت به زنان در فرهنگ عام لهستان بی‌سار رواج داشت. او مخالف هرگونه فعالیت‌های اجتماعی بود. چه در مقام انسان چه در مقام زن». در اشعار آشوریک، او به عبارتی زن است که دست به انتخاب می‌زند و مسیر زندگی‌اش را مشخص می‌کند. او همچنین در بسیاری از شعرهایش تصویری از جنگ و سرزمینی اشغال‌شده به دست داده است. «اشعار مخصوص قیام ورشو از زوایه دید شاهدی شده شده که اعتقاد دارد مؤلفه است تمام آنچه را دیده و شنیده تعریف کند، هرچند احساس می‌کند به اندازه کافی شایستگی بیان چنین فاجعه‌ای را ندارد». او در یکی از شعرهایش نوشته: «روی زمین فروتنی می‌اندام/ به گونه‌های فروتن که نارمنی/ به گونه‌های کوچک و ناچیز که اصلا گویی وجود داشتند/ در مقابل شهادتی/ که احساس می‌کردم لیاقت ندارم حتی شاهدش باشم…».

رنج مضمونی مهم و تکرار‌شونده در شعرهای آشوریک است و درواقع برای او رنج‌کشیدن بخشی جدانشدنی از زندگی انسانی است. در بخشی از مقدمه لودمیلا ادمسکا، دختر شاعر، که در ابتدای کتاب ترجمه شده می‌خوانیم: «آنا آشوریک این جرئت را داشت تا زمانی به شیوه‌ای متفاوت زندگی کند که چندان مورد پسند نبود. او صدای کسانی بوده که در جامعه صدایی نداشته‌اند. جایی نوشته بود که شاعر باید مانند اتاقی باشد با درهایی کاملا باز یا شبیه اسفنجی برای جذب دربای زندگی. آنا آشوریک سی سال زندگی خود را صرف جست‌وجوی زبانی مناسب کرده بود تا از این رهگذر تجربیات دوران جنگ را بیان کند. او در نامه‌ای خطاب به یاروسواف ایوشکیویچ می‌نویسد: دنیا زیاست و زیاست وقتی آدمی این‌قدر به شدت می‌ترسد و این‌قدر به‌شدت گرسنه است و دل‌تنگ».